

اشاره:

رقص تولد آدمی در سسمفونی پیدایش، نمایشی شور انگیز داشته است و تجربه نبود این سرود، رزمه‌یی حزن‌انگیز. اما یک فضای مبهم و غبارآلود محیط تفسیر وجودگرایانه مرگ را احاطه کرده که با تعابیر صریح و بی‌پرده در اندیشه وجودگرایی، حریم پرسش از چراهای آن معلوم می‌شود.

مرگ در یک لحظه پایان بخش نوار حیاتی انسان از گذشته و حال است– با این تبصره که حیات پس از مرگ را به عنوان پیش فرض در نظر نمی‌گیریم– در حالی که رویداد مرگ در یک فاصله زمانی از زندگی انسان رخ می‌دهد و فراشد فرآیندی معنادار را خلق می‌کند، اما گسترده‌ترین اندیشه مفهومی را در مکاتب و فلسفه‌های تاریخ افکار بشر رقم می‌زند تا سنتی دیرینه در ابنای اندیشه‌ها مخصص مرگ باشد و قطعیت آن هر چه بیشتر هویدا شود.

لذا اگر زندگی به عنوان هستن انسان بر هستی شکل یافته، تنها با یک سوگیری سلبی، نوار بودنش قطع خواهد شد. نوشتار پیش‌رو سعی دارد مرگ را از دیدگاه اگزیستانسیالیستی نظاره کند.

سهند ستاری

در مکتب اگزیستانسیال ساختار زیر اساس بر این مبنا است که وجود و هستی هر چیز بالاتر از ماهیت آن است. از این رو هر انسان وجودی یگانه است که خودش روشن‌کننده سرنوشت خویش است. اندیشه‌یی اشتراکی در بین آرای اگزیستانسیالیست‌های صاحب نظر مطرح است؛ اینکه تجربه خود را از مبانی وجود آغاز می‌کنند که تحت هر شرایطی وجود را بر ماهیت مقدم می‌دانند. در واقع با پرسش از وجود آدمی هستی معنا پیدا می‌کند. بنابراین از یک چارچوب نباید فراتر رویم و آن نیز وجود انسان است. از هر نظر اندیشه اگزیستانسیال بر هستن انسان در هستی و بر محوریت وجود قدم برمی‌دارد در حالی‌که انسان هنگام ترک هستی که مفهوم مرگ را شکل می‌دهد در قلمرو جبر و تفویض، رقص عدم اختیار در انتخاب گزیننه را پیش‌رو دارد. پس هستن او در گرو وجودگرایی از دریچه تقدم وجود او بر ماهیش ملموس است و مرگ نیز در این قلمرو به نظم بودنش، مقوله‌یی بنیادی است. مانور معناگرای مرگ در فلاسفه سنتی و کلاسیک – بالاخص اندیشه یونانیان– بسیار پررنگ‌تر از رقص نو و مدرن بوده است چراکه این مقوله را گمانه‌زنی حاشیه‌یی می‌پنداشتند اما به‌رغم نپرداختن جدی به این موضوع در اندیشه فلسفه‌های معاصر مختلف، مارتین هایدگر یکی از بزرگ‌ترین تئورسین‌های اندیشه اگزیستانسیال، به جد به این موضوع پرداخته است. از آنجایی که در اندیشه فلسفی اگزیستانسیال، هستی و وجود در راس هرم افکار بانیان پیدایش این مکتب قرار دارد، لذا گریز از تحلیل و بحث از مفهوم مرگ، امری اجتناب‌ناپذیر است.

هایدگر برای توصیف وجود آدمی از به کار بردن کلمات انسان، بشر و آدمی که ممکن است به مفاهیم کهن به ارث رسیده اشاره کند، خودداری کرد و از یک واژه رایج در فلسفه آلمانی یعنی «دازاین» استفاده کرد. آنچه مراد هایدگر از دازاین بود، برتری نبود که انسان به عنوان یکی از هستندگان از خردورزی خود کسب کرده است بلکه دازاین تنها باشنده‌یی است که به‌ دیگر وجودها می‌اندیشد. از نظر او این ملاکی منطقی و قانع‌کننده بود. دازاین همانند دیگر هستندگان نیست که صرفاً در این هستی باشد، بل او مدام در تلاطم فهم و تاویل است و پیاپی در تکاپوی زمان‌ها و مکان‌ها به صورت باشنده‌یی در جهان است. دغدغه دازاین

برای بودن، مراقبت و توجه به هستن خودش است بنابراین دازاین را با مولفه‌ها و عناصر غیرقابل پیش‌بینی، متعالی‌شونده، هستنده‌یی در جهان، باشنده‌یی با دیگر باشندگان، قدرت فهم داشتن و در نهایت متوجه مرگ بیان می‌داریم. تقابل دازاین با مرگ و نیستی در مرکز هسته فلسفه هایدگر قرار گرفت.

از آنجایی که کار تحلیل فلسفی غالباً صریح ساختن و مشخص کردن سوال است، از این رو به پرسش‌های بنیادین هایدگر در ارتباط مرگ و زندگی با یکدیگر می‌پردازیم. وی با ابزار پرسش‌گری، به اندیشه‌های جوان و نوپا با این سوال تلنگر زد که آیا با پیوست زندگی به مرگ، اندیشه حیاتی انسان امری پوچ خواهد شد یا بالعکس، مرگ به آن مفهوم خواهد بخشید؟

با ارائه مثالی از فضای فرضی، تحلیل را ادامه می‌دهیم. فرض بر اینکه حین حرکت در جاده‌یی باران در حال بارش است. پس از یک فاصله زمانی، بارش باران قطع می‌شود و جاده نیز به پایان می‌رسد. نکته در اینجاست که جاده همچنان به وجود خود باقی است، اما دیگر از باران خبری نیست. آیا می‌توان هستن انسان را به مثابه جاده‌یی متصور شد که بارش باران امکانات اوست که با به پایان رسیدن جاده تمثیلی از مرگ را نشان دهد؟ بودن دازاین با رسیدن به نقطه پایان، با به جا گذاشتن جاده‌یی، تمامیتی فرض خواهد شد که تا بودنش چنین فرضی هنوز تحقق نیافته بود.

اندیشه اگزیستانسیال فهمیدن را به یافتن امکانات تعبیر می‌کند. از این رو انسان غالباً دلهره دارد که مبادا مرگ آخرین امکان باشد که با رسیدن به آن هر امکان دیگر به‌آخرینش تبدیل شود، در حالی که هنوز از امکانات دیگر استفاده نکرده باشد. چون هرچه انسان زمان بودن بیشتری تجربه می‌کند امکانات کمتری پیش‌رویش می‌بیند و نتیجتاً خود را نیز به حکم بودن یک امکان، از بین‌رونده می‌بیند. با ظهور امکان مرگ در بین امکانات دازاین، قطع نوار هستن او تحقق می‌یابد، در واقع به زمان بودن او پایان می‌دهد. این امکان در گام به گام حرکت هستن دازاین پنهان است و آینده‌یی نامعلوم را منظور می‌دارد. چنان‌که بابک احمدی به‌ زعم هایدگر مرگ را به اصطلاح کامل شدن، به‌ مثابه حکایت و افسانه‌یی نقل می‌کند. اما مرگ هم در زمره ضرورت‌ها برای معنابخشی به هستن ضروری است که تجربه آن را فراهم می‌کند. پس هر کوششی برای فهم دازاین با مولفه‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده

...هرگز از مرگ نهراسیده‌ام

مرگ در پیمایش اندیشه اگزیستانسیال

مفاهیم در تاویل ساختارهای ذهن در هر تفکری، با مرگ معنا پیدا خواهد کرد.

دازاین تا زمانی که وجود دارد به تمامیت نرسیده است از این رو همیشه در ماهیت او یک ناتمامی همیشگی موج می‌زند. لذا مرگ پایان هستن اوست که از دیدگاه هایدگر مرگ اصیل (اصالت مرگ)، مرگ دازاین است نه مرگ دیگری.

وقتی پیش فرض تجربه مرگ برای دازاین وجود دارد او تمام اختیار خود را که پس از تجربه سرنوشتی به حکم جبر مشروط به اختیار دیگری به دست آورده، دیگر در آن فضا، با آزادی عمل و قدرت اراده، تمام هستن خود را نخواهد داشت. پس تا آن زمانی که دازاین بودن را تجربه می‌کند در پی حضور مرگ، ناکامل خواهد بود و هنگامی که مرگ به سراغش می‌آید باز هم خبری از تکامل نیست. پس دازاین از تمامیت زندگی دیگری نیز بی‌خبر خواهد بود، چرا که نه به جای او زیسته و نه مرده است. لذا دازاین در حکم اندیشیدن در باب دیگر هستندگان نه از تمامیت خود خبر دارد و نه دیگری.

مرگ، شرایط و حتی ضوابط جلورفت فعلیت دازاین را از او سلب می‌کند. علت قلمداد شدن مرگ به مفهوم انتها و پایان، در اندیشه اگزیستانسیال، تنها به این سبب است که دازاین دیگر پس از مرگ، هستن و بودنی را تجربه نخواهد کرد. و این مشروط به درک فضای منحصر به فرد بودن و شخصی دانستن امر مرگ است.

مرگ همواره در آینده‌یی نامعلوم، رقص فلسفی و نمایشی شاید رنگین ارائه می‌دهد، از این رو فضای نه‌چندان دلچسب تجربه آن، دازاین را مجاب می‌دارد تا مرگ را فرآیندی در آینده‌یی دور به حساب آورد، تا هستن خود را از مفهوم پوچی و نیستی بزداید. از این رو با پذیرش این نکته که شاید خواندن این نوشتار را حتی نتوانیم به پایان بریم، نمایش ترس را با پرستاری و مراقبت به سمت زندگی خاص خود روانه می‌کنیم. از همین جاست که هایدگر دازاین را پیوسته تیماردار می‌داند چرا که درگیر و سرگرم هستن خود است و نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اهمیت باشد. از این رو هستن این هستنده بسیار حائز اهمیت است. بنابراین او قادر خواهد بود به ایده آل‌های خود بیندیشد و لذت را در سمت و سوی قوای فهم خود تجربه کند.

به‌زعم نیچه باید در تضادهای دوگانه شک کرد چراکه شاید این تضاداها به هم وابسته و حتی یکی باشد از این رو



مفاهیم متضاد لازمه یکدیگرند، زیرا با اتکا به مفهوم مقابل خود را تعریف می‌کنند. هستن و نیستن هم دو مفهوم متضادی هستند که هر یک مشروط به دیگری است و ضرورتی برای بقای فهم دیگری هستند. تناهی و هستن دازاین به علت پایان‌بخشی او معنا پیدا می‌کند که به اعتقاد هایدگر: «دازاین یک پایان ندارد که در آن به دقت متوقف شود، بلکه دازاین در تناهی و به پایان رسیدن وجود دارد.» با شروع شریان زندگی بر انسان تمام امکاناتی که اگزیستانسیالیست‌ها مطرح ساختند، در اختیار دازاین قرار می‌گیرد. مرگ نیز به عنوان یکی از این امکانات در ساختار امکانی او قرار دارد. این در شرایطی است که تجربه این امکان راه را برای تجربه دیگر امکانات خواهد بست. با آغاز زندگی، امکان مرگ بین امکانات دیگر نیز متولد خواهد شد، در حالی که اتمام زندگی با رخداد مرگ روی می‌دهد و از آنجایی که از نقطه پیدایش، این امکان وجود دارد، از این رو مرگ یک گام در حضور داشتن بر ساختار دازاین ماتاخر است. لذا زندگی نمی‌تواند یک ساختار وجودی دازاین باشد. زندگی حد فاصل بین تولد و مرگ دازاین است که با رقص امکانات بر عوامل حیات جسمانی و اندیشه‌یی، جاده‌یی به جا خواهد گذاشت.

اما آزادی در مرگ که با عنوان خودکشی بیان می‌شود در اندیشه اگزیستانسیال دلیل تجربه مرگ نیست. در قدم اول اشاره به این نکته حائز اهمیت است که انسان در لحظه مرگ به اختیار خویش آزادی را تجربه نخواهد کرد چرا که گزیننه دیگری جز این، برای انتخاب ندارد. از طرفی خودکشی در تحقق بخشیدن به امر مرگ، به‌ متن زندگی دازاین برمی‌گردد، که از اصالت مرگ به دور است.

سایه چتر مرگ در طول تاریخ اندیشه چندهزار ساله بشر، در بستر تفکرات ساده و خاص، امری اجتناب‌ناپذیر است. اما با وجودرقص پاسخ‌آری‌یانه بر امور صواب یاخطا در اخلاق مکاتب و ادیان، برای سعادت یا عده‌زیاد، جهت وصول نیات به تعاریفی در باب واجب‌الوجود، شیپور فرصت‌طلبی در این بین کم‌نواخته نشده است، که البته آثار سوء و تخریبی تعاریف مرگ در بین همین مکاتب در دیگر ابعاد حیات اندیشه انسان سنتی و مدرن رسوخ کرده است. شاید سم‌زدایی از مقوله مرگ بر حساب مقولات خود مدار ارائه شده، راه‌را برای تحلیل دیگر مسائل بنیادی باز کند و شهادت قبول اندیشه به بن‌بست رسیده و صرف تسلی‌دهنده را پیدا کند.

تاریخ انقلاب روسیه

لئون تروتسکی

تاریخ انقلاب روسیه

ترجمهٔ سعید باستانی

نویسنده: **لئون تروتسکی**

ترجمه: **سعید باستانی**

شمارگان: **۲۲۰۰ نسخه**

چاپ اول: **۱۳۸۷**

قیمت: **۱۸۵۰۰ تومان**

ناشر: **انتشارات نیلوفر**